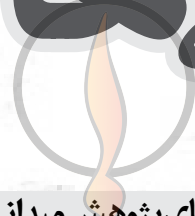


نامسائے‌ها حمسائے‌ها و



روش‌های پژوهش میدانی در فرهنگ بومی بانگاہی به
کتاب «فرهنگ شفاهی مردم هزاره»

ناسیح ۱۳۹۴



حسین حیدر بیگی

روایت‌های ساختاری را شکل داده است. فرهنگ بومی چون درختی است که ریشه در اعماق تخیل و زبان نسل‌های کهن دارد. جامعه بشری گذشته فاجعه آمیزی را پشت سر گذاشته است و قبیله‌های انسانی همواره با ایدئال‌ها، شکست‌ها، پیروزی‌ها، تراژدی‌ها و فاجعه روبه‌رو بوده‌اند؛ لذا وقتی اعضای قبیله بعد از پیروزی و با شکست خون‌باری، بعد از دست دادن عزیزان خود، در هجوم قبایل دیگر در کنار آتش می‌نشستند، یقیناً به اسطوره‌ای فکر می‌کردند که نجات‌بخش

یک فرهنگ بومی یکی از میراث‌های مشترک بشری است که راوی و نقال خاصی را به خود اختصاص نمی‌دهد و همین‌طور نسبت به محدوده زمان و جغرافیای مشخصی تعیین پذیر نیست. فرهنگ مردمی در طول اعصار و قرون، با گذشت نسلی بعد نسل، در بین جوامع بشری، یک ملت و قومی، اندک اندک ساختار تکاملی خودش را به دست آورده است. شاخه‌هایش به نسبت پراکندگی انسانی به رشد و بالندگی رسیده و کلان



اما اگر امروزه هر قبیله و ملتی فرهنگ بومی‌ای را به خودشان نسبت می‌دهند و پژوهش‌هایی را در مورد آداب و رسوم و ادبیات شفاهی بومی خودشان انجام می‌دهند و گونه‌ای از فرهنگ بومی را تعریف کرده برای آن خصوصیات و ویژگی‌های مختص به خودشان برمی‌شمارند، از آن جهت است که همواره تجمع‌های انسانی، با خوی و خصلت‌ها و رفتارهای اجتماعی مختص و منحصر به فردشان، در هر سرزمینی گونه‌های فرهنگی را شکل داده‌اند.

واحد را شکل می‌دهد؛ البته با ویژگی‌ها و شاخصه‌های خرده‌فرهنگ‌هایی که به همان مثابه فرهنگ‌های بومی هر ملتی را تشخیص می‌بخشد و شکل‌دهی فرهنگی هر قبیله را نیز به همراه دارد.

به‌طور مثال فرهنگ بومی امریکای لاتین یکی از فرهنگ‌های بومی‌ای است که یکسانی زیادی با فرهنگ بومی مشرق زمین دارد؛ مثلاً نحوه تخیل جادویی، کارکردهای روایی و باورهای مردمی، با تمام دورافتادگی‌شان از یکدیگر، به شکلی وحدت فرهنگی را نشان می‌دهد. همچنین این یقین را به وجود می‌آورد که روزی نیاکان این ملت‌ها، تیره‌ها و تمدن‌های مختلف در یک گوشه‌ای از زمین، شبانه با هم کنار آتش می‌نشستند، آمال و آرزوهای اجتماعی و ذهنی‌شان را در قالب قصه‌ها و روایت‌های پریچ‌وخم و وسوسه‌آمیز بازگو می‌کردند. همگی انگار اعضای یک قبیله بودند و بعد بنا بر ضرورت زندگی هر کدام به هر سوی ایسن کره خاکی پراکنده شده‌اند.

اما اگر امروزه هر قبیله و ملتی فرهنگ بومی‌ای را به خودشان نسبت می‌دهند و پژوهش‌هایی را در مورد آداب و رسوم و ادبیات شفاهی بومی خودشان انجام می‌دهند و گونه‌ای از فرهنگ بومی را تعریف کرده برای آن خصوصیات و ویژگی‌هایی مختص به خودشان برمی‌شمارند، از آن جهت است که همواره تجمع‌های انسانی، با خوی و خصلت‌ها و رفتارهای اجتماعی مختص و منحصر به فردشان، در هر سرزمینی گونه‌های فرهنگی را شکل داده‌اند.

بنابراین علاوه بر اینکه ممکن است اشتراکات و نمونه‌های همسان بسیاری را نسبت به فرهنگ قبایل دیگر داشته باشد؛ اما به همان اندازه ویژگی‌های نو، روایت‌ها و کارکردها و آداب و رسوم جدیدی در گذر و فرآیند زمانی در بین قبیله و طایفه، مطابق با رفتارهای اجتماعی آن ایل و قبیله به وجود آمده که ویژگی‌های تخیلی خاص همان تجمع انسانی را یک

آنها از مهلکه و تندبادهای حوادث احتمالی و قطعی پیش روی باشند و گاه برای پیروزی‌هایشان حماسه‌سرایی می‌کردند. همچنین در مرور دادوستد و روابط اجتماعی، آیین‌ها و باورهایی سر برآورده اند که کم‌کم شکل ساختار امروزی‌شان را به دست آورده است. بر اساس همین نیازها بوده که داستان‌ها و شخصیت‌های اسطوره‌ای در بین ملت‌ها و قبیله‌ها و طوایف شکل گرفته است؛ چون ایل شکست‌خورده همواره نیازمند اسطوره‌ای است که باید آنها را از رودخانه حوادث تاریخ به سلامتی عبور دهد.

فرهنگ بومی مردم ما نیز برخاسته از همین شرایط احوال و ویژگی‌های رشد، گسترش و تکامل است. فرهنگ بومی هزاره‌ها با رویکردهای مختلف مضمونی و قالبی، امکان رشد و تکامل پیدا کرده است؛ از قبیل دوییتی، افسانه، منظومه‌های افسانه‌ای، روایت‌های عاشقانه و اسطوره‌ای و در کل آداب و رسومی که نشان‌دهنده نحوه تعامل اجتماعی و رفتارهای حماسی، عاطفی و سرگرمی آنها است.

بنابراین، نگاه کلی به فرهنگ بومی تمام ملت‌ها نشان‌دهنده این امر است که همه فرهنگ‌های بومی به نحوی از اشتراکات تفکیک‌ناپذیری برخوردارند و در نحوه تخیل، فرم روایی و صورت‌های جادویی و شخصیت‌های روایی از شکل یکسان و یا نزدیک به هم پیروی می‌کنند. این یکسانی به حدی است که امروزه افسانه‌ها و رسم و رواج‌های ملت‌ها، مردم نقاط بسیار دور از هم را به یکدیگر نزدیک می‌کند و در کلیت یک فرهنگ



می‌کشند؛ بنابراین می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که بعضی از شاخه‌های فرهنگ بومی بین تمام انسان‌های این کره خاکی مشترک است و بعضی از شاخه‌های فرهنگ بومی می‌تواند مختص به همان قبیله، ایل و سرزمین باشد؛ لذا هیچ‌گاه با قطعیت نمی‌توان گفت که این رسم و رواج متعلق به فلان قوم و قبیله است و این امر عرصه را بر پژوهشگران فرهنگ بومی تنگ می‌کند.

دو

«فرهنگ شفاهی مردم هزاره» مجموعه مقالات پراکنده دکتر حفیظ‌الله شریعتی است که سال ۱۳۹۳ به بازار کتاب آمده است. این کتاب همان‌طور که از نامش پیداست، در حوزه فرهنگ شفاهی هزاره‌ها گام برداشته و بسیاری از آداب، رسوم، قصه‌های افسانه‌ای و اسطوره‌ای مردم هزاره را در خود احتوا کرده است.

کار در حوزه فرهنگ شفاهی یقیناً یک ضرورت است. چون ما از یک سو با دنیای مدرن روبه‌رو هستیم که با تمام ویژگی‌های خودش در مقابل نسل امروز ایستاده است و جز تسلیم شدن در مقابل آن و پذیرفتن تمام گزاره‌ها و ویژگی‌هایش به چیز دیگری قانع نیست. همین‌طور با پوست انداختن و دگرگون شدن نسل جدید که هیچ سنخیتی با افسانه، اسطوره و آداب و رسوم کهن ندارند روبه‌رو هستیم؛ نسل جدیدی که گام‌های رشد خودشان را در جامعه امروز ما برمی‌دارند، کمتر نگاهی به گذشته دارند، بلکه بیشتر نگاهی به آینده دارند؛ آینده‌ای که پر از زرق و برق، متلون، گیج‌کننده و حیرت‌آور است؛ لذا نسل امروز دیگر مجالی نخواهند داشت تا لحظه‌ای ایستاد شده پشت سرشان را نگاه کنند.

از سوی دیگر نسل کهن، نقال، قصه‌پرداز و افسانه‌گوی ما کم‌کم محمل سفر می‌بندند و در دهه‌های پیش روی دیگر از نقال‌هایی که در شب‌نشینی‌های چله زمستان مجلس ایل و طایفه را گرم می‌کردند و دارایی‌های ذهنی‌شان را به نسل بعد از خودشان انتقال می‌دادند نیز، خبری نخواهد بود. از همین روی، تحقیق و پژوهش در زمینه فرهنگ بومی، به هر شکلی که انجام پذیرد، قسمتی از بار این کاروان را به دوش خواهد کشید.

البته نباید از یاد برد که در زمینه پژوهش فرهنگ بومی تا حالا هم کارهای بسیار بزرگی انجام پذیرفته است. مباحثی از فرهنگ بومی که در مجله غرjestان کار شده و کارهایی که در این اواخر انجام شده از قبیل «دوبیتی‌های مردم هزاره»، «امثال و حکم مردم هزاره» و «مجموعه افسانه‌های مردم هزاره» با تلاش شخصی و بعضی از یاران دیگر محمدجواد خاوری، همچنین عباس دلجو، شاه‌علی اکبر شهرستانی، عوض نبی‌زاده و... در این راه پژوهش‌هایی را انجام داده‌اند و سنگینی بسیاری را در این زمینه به دوش کشیده‌اند که خوشبختانه بخش عظیم

فرهنگ بومی تهیه و تنظیم شده از دست فراموشی نجات یافته است.

همین‌طور امروزه ما افرادی را داریم که تمام دغدغه زندگی‌شان ثبت و ضبط این فرهنگ است. کتاب «فرهنگ شفاهی مردم هزاره» نیز یکی از همین مواردی است که به‌نوبه خود قابل ستایش و قدر است. حفیظ‌الله شریعتی به‌تنهایی و ذوق شخصی‌اش توانسته است بسیاری از موارد و شاخه‌های فرهنگ بومی را ثبت کند و درباره‌ی درونمایه و ساختار شاخه‌های مختلف این فرهنگ حرف بزند.

«فرهنگ شفاهی مردم هزاره» به شکل پراکنده در بسیاری از شاخه‌های فرهنگ بومی مردم هزاره پرداخته است؛ از قبیل آداب و رسوم، بازی‌ها، افسانه‌ها، رقص‌های هزارگی، چیستان‌ها، مخته‌ها، اسطوره‌ها، صنایع‌دستی، صنایع کشاورزی، سیستم آموزشی، لالایی‌ها، موسیقی هزارگی و... که کار درخور ستایش است.

سه

کاستی‌ها

کتاب «فرهنگ شفاهی مردم هزاره» از جوانب مختلف پژوهشی کاستی‌هایی دارد. بعضی از این مشکلات به فن پژوهش در حوزه فرهنگ بومی برمی‌گردد و بعضی هم که اندک است، به مقاله‌آرایی، دسته‌بندی و کتاب‌آرایی خود نویسنده. در اینجا بهتر است قبل از آن‌که اشاره‌ای گذرا به کاستی‌های «فرهنگ شفاهی مردم هزاره» شود، بهتر خواهد بود نگاه اجمالی نسبت به روش‌های ممکن، آنچه در نظر نگارنده آمده است، در امر پژوهش فرهنگ بومی داشته باشیم تا بتوانیم طبق همان معیارها گام‌های آینده فرهنگ پژوهی را بی‌عیب و نقص‌تر برداریم.

لازم به یادآوری است دلیلی که این نوشته به رشته تحریر آمده است نه تنها نقد و بررسی کتاب «فرهنگ شفاهی مردم هزاره» است بلکه بدین خاطر است تا نگاهی پژوهش‌شناختی و روش‌های پژوهش میدانی در فرهنگ بومی یا به تعبیر برخی از فضلالی حوزه فرهنگ مردم «حکمت عوام یا فلسفه عوام» داشته باشیم. پس در اینجا کتاب آقای شریعتی را یک بهانه قرار داده به اسلوب و اصول پژوهش در فرهنگ مردم نگاهی خواهم انداخت؛ زیرا که مسیر کار در عرصه فرهنگ مردم ثبت و ضبط ادبیات شفاهی کاری است بس فنی که هرگاه دقت نگردد ممکن است مسیر بی‌راهه‌ای پیموده شود. گفتنی است که برابر اصول و اسلوب پژوهش میدانی فرهنگ مردم تمامی پژوهش‌هایی که روی فرهنگ مردم هزاره صورت گرفته است، از خطا و لغزش مصون نبوده است و بررسی هر یک از این موارد نیازمند یک فرصت دیگر است و این نوشته مجال پرداختن به بررسی خطا و لغزش‌های پژوهشگران این عرصه را ندارد.

روش‌های پژوهش میدانی در حوزه فرهنگ بومی

پژوهش در حوزه فرهنگ بومی به‌طور کلی می‌تواند با چند روش انجام پذیرد، چنان‌که تجربیات بینامتنی در این زمینه هم نشان‌دهنده همین سلوک است. در اینجا ولو به‌طور اجمال به روش‌های پژوهش میدانی فرهنگ مردم اشاره می‌شود:

الف. روش مواجهه مستقیم

در این روش، پژوهشگر یا به‌تنهایی و یا با گروه پژوهشی در طی زمان طولانی به شکل مستقیم منطقه یا مناطقی را که هدف پژوهش صورت گرفته است، مورد تحقیق و بررسی قرار می‌دهد و فرهنگ بومی هر منطقه را با تمام ویژگی‌های منطقه‌ای و جغرافیایی و همین‌طور با تمام خرده و ویژگی‌های روایتی و نشانه‌ها و تفاوت‌هایش نسبت به مکان‌های دیگر به دست می‌آورد. در این صورت فرهنگ بومی هر منطقه و ایل و طایفه‌ای با تمام ویژگی منحصر به فرد و شاخصه‌های روایتی‌اش به دست می‌آید. در این زمینه می‌توان از «جان بیلی» نام برد که در حوزه موسیقی محلی و بومی هرات سال‌های متمادی پژوهش انجام داده است.

جنبه حسن این کار در این است که پژوهشگر از صفر تا صد تمام شاخصه‌های فرهنگ بومی هر منطقه و طایفه را بررسی کرده به یک تحقیق دارای کم‌ترین خطا دست می‌یابد؛ اما این روش نقطه ضعف‌هایی را نیز در پی دارد. اول اینکه ممکن است یک نفر پژوهشگر نتواند تمام مناطق را به شکل ایده‌آلش دوره کرده تحقیق کند و تمام ویژگی‌های فرهنگی و روایت‌های مختلف یک بدنه فرهنگی را به دست بیاورد. دوم اینکه انجام پژوهش میدانی و تحقیق گروهی در زمینه فرهنگ شفاهی ممکن است از عهده یک پژوهشگر شوق‌مند بر نیاید و امکانات بسیاری را لازم داشته باشد.

ب. روش به‌کارگیری راوی

در روش به‌کارگیری از راوی، معمولاً پژوهشگران فرهنگ بومی از طریق نقل قول و روایان مختلفی می‌تواند به مقصد تحقیقشان برسند. در این صورت روایان به‌عنوان روایت‌گر افسانه و آداب و رسوم و در کل شاخه‌های خرد و ریز فرهنگی، نامشان در پایان هر روایتی از فرهنگ بومی ثبت می‌شود. در این روش معمولاً پژوهشگران به دنبال روایانی می‌روند که اطمینان‌بخش‌اند و در پیچ‌وخم‌های نقالی تبحر و تسلط و چیره‌دستی کامل دارند.

این‌گونه پژوهشگری هم نقطه قوت دارد و هم نقطه ضعف. نقطه قوت این‌گونه تحقیق این می‌تواند باشد که کار پژوهشگر تا حد و اندازه‌ای آسان می‌شود. در این صورت محقق فرهنگ بومی می‌تواند در هر مکانی باشد و مهم این است که از هر منطقه و تفاوت‌های فرهنگی راوی داشته باشد و به

مقصد پژوهشی‌اش دست یابد.

نقطه ضعف این روش این می‌تواند باشد که محقق باید از تمام مناطق با تمام تفاوت‌های فرهنگی و آداب و رسوم راوی داشته باشد و تحقیقش تمام مناطق هدف را پوشش دهد. علاوه بر این، محقق بایستی تمام آداب و رسوم یک قوم با تمام تغییراتش نسبت به هر منطقه ثبت و ضبط کند؛ مثلاً یک منطقه ممکن است در عروسی و تمام خرده‌کردارهای فرهنگی‌اش رسم و آدابی داشته باشد که یا در منطقه دیگر یافت نمی‌شود و یا به شکل دیگر و مشابه منطقه دیگر برگزار می‌شود؛ مثل رسم «گوساله چِچِی» که در عروسی‌ها در بعضی مناطق هزاره‌جات رسم است ولی در جای دیگر جایش را به رسم دیگر می‌دهد.

از این رو، محقق بایستی تمام شاخه‌ها و عناوین آداب و رسوم را به شکل کلی در نظر داشته باشد و بعد به دنبال تفاوت‌هایش نسبت به هر منطقه جست‌وجو کند. در این صورت پژوهشگر فرهنگ بومی توانسته است به شکل آسان و بدون اینکه رنج سفر و سختی‌های پژوهش چهره‌به‌چهره و منطقه‌به‌منطقه را داشته باشد، به مقصد پژوهشی‌اش برسد و ریز تفاوت‌ها را به دست بیاورد.

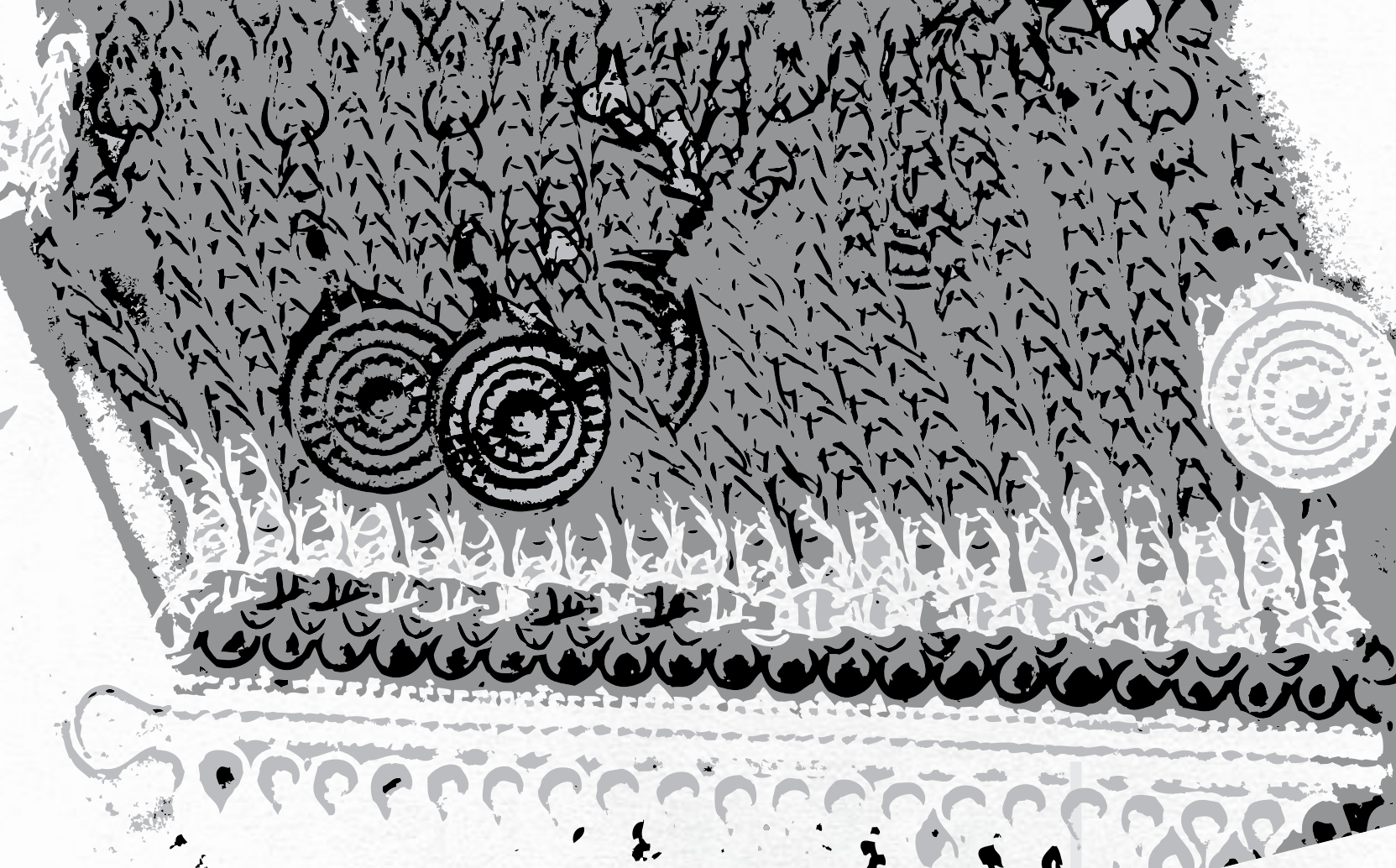
ج. روش نقطه‌به‌نقطه

مراد از روش نقطه‌به‌نقطه در اینجا توجه کردن پژوهشگر نسبت به منطقه خاص و حوزه فرهنگی خاص است؛ مثلاً توجه به یکی از ولایت‌های کشور و ایل و طایفه خاصی که با تفاوت‌های فرهنگی در آن سکونت دارند و بر اساس رسم و رواج ایلی و قومیتی آداب و رسوم خاصی در فرآیند زمانی پیشان شکل گرفته است.

در این روش محقق به دنبال این نیست که آداب و رسوم تمام مناطق را به دست بیاورد، بلکه به دنبال این است که به شکل متمرکز روی آداب و رسوم و فرهنگ شفاهی همان منطقه و ایل و طایفه خاص کار کند و تمام فرهنگ بومی و ادبیات شفاهی‌شان را از صفر تا صد ثبت و ضبط کند. نقطه قوت این کار این است که هم پژوهشگر می‌تواند اشراف و تسلط در

در روش به‌کارگیری از راوی، معمولاً پژوهشگران فرهنگ بومی از طریق نقل قول و روایان مختلفی می‌تواند به مقصد تحقیقشان برسند. در این صورت روایان به‌عنوان روایت‌گر افسانه و آداب و رسوم و در کل شاخه‌های خرد و ریز فرهنگی، نامشان در پایان هر روایتی از فرهنگ بومی ثبت می‌شود. در این روش معمولاً پژوهشگران به دنبال روایانی می‌روند که اطمینان‌بخش‌اند و در پیچ‌وخم‌های نقالی تبحر و تسلط و چیره‌دستی کامل دارند.





بحث از کل هزارستان. لازم به یادآوری است که این امر در گام نخست بیرون از اصول و روش پژوهش میدانی فرهنگ بومی است، دوم ارائه ادراک و فهم نادرست از فرهنگ بومی هزاره‌ها.

کتاب «فرهنگ شفاهی مردم هزاره» همان‌طور که اشاره شد، از جنبه‌های مختلفی رنج می‌برد. اولین عیبی که می‌توان نسبت به آن اشاره کرد این است که پژوهشگر به شکل غیرحرفه‌ای و یا سهل‌انگاری نسبت به تنظیم آن برخورد کرده است. در این کتاب بخش‌ها و گونه‌های متفاوت در عرصه فرهنگ بومی به چشم می‌خورد؛ هم مقاله‌هایی در حوزه فرهنگ بومی آمده است و هم بدنه اصلی فرهنگ بومی. مؤلف می‌توانست قبل از چاپ آن با کمی دقت در آراستن کتاب، از این مشکلات عبور کند و به کتاب چهره دیگر ببخشد؛ مثلاً اگر مقالاتی که در مورد فرهنگ بومی است در یک بخش، بدنه فرهنگ بومی در بخش دیگری جای می‌گرفت، کتاب چهره قابل قبول‌تری را به خودش اختصاص می‌داد؛ اما این‌گونه صورت پذیرفته است. ما در کتاب گاهی با مقاله‌ای روبه‌رویم که نسبت به ویژگی‌های فرهنگ بومی کار شده است و در بخش دیگر منظومه‌های بومی جای گرفته است و باز هم بدنه فرهنگ بومی که این روش کاری، ترتیب‌بندی، نظم و انسجام لازم را از کتاب گرفته است. با این اوضاع خواننده می‌ماند که نویسنده در این کتاب خواسته است میراث کهن فرهنگ بومی را به همان شکلی که هست تحقیق و ثبت و ضبط کند یا اینکه

حوزه تحقیقاتی خودش داشته باشد و هم می‌تواند به خرده آداب و رسوم دست یابد که ممکن است در مناطق دیگر شکل نگرفته است و مختص همین منطقه و ایل و طایفه است.

امتیاز دیگری که این‌گونه از تحقیق می‌تواند داشته باشد این است که اختلاط فرهنگی و آداب و رسوم نسبت به شکل فرهنگی مناطق مختلف و ایل‌های مختلف به وجود نمی‌آید و هر شاخص فرهنگی به‌طور مشخص به طایفه و منطقه‌ای نسبت داده می‌شود که خاستگاه اصلی اش همان جاست و با نشانه‌های مکانی و اجتماعی و رفتاری همان منطقه و مردم رخ داده و شکل پیدا کرده است. در این صورت، علاوه بر اینکه کار حرفه‌ای پژوهش دنبال شده است، مخاطب نیز با کار روشمند علمی روبه‌رو است. در این روش مخاطب و پژوهشگران فرهنگ بومی که به دنبال مرجع و منبع هستند نیز گیج نمی‌شوند و با اختلاط فرهنگی روبه‌رو و سردرگم نیستند.

مشکلات روش پژوهش میدانی فرهنگ بومی در

افغانستان

متأسفانه این روش کمتر در پژوهشگری فرهنگ بومی هزاره‌ها اتفاق می‌افتد؛ امری که پژوهش‌های فرهنگ بومی ما از آن در رنج است. در صورتی که پژوهش نقطه‌به‌نقطه اتفاق بیفتد دیگر از اختلاط خرده‌فرهنگ‌ها و تسری لهجه یک منطقه به کل هزاره‌جات نیز خبری نیست؛ امری که همواره در پژوهش فرهنگ بومی ما اتفاق می‌افتد؛ لهجه از یک منطقه است و



درباره شاخه‌های متنوع آن تحلیل داشته باشد.

به نظر می‌آید مؤلف این تسامح را به کار گرفته است و در نظرش مهم جلوه نکرده که ثبت فرهنگ بومی و ادبیات شفاهی و بررسی ساختاری و درونمایه‌ای فرهنگ بومی و تجزیه و تحلیل درباره آن، دو امر متفاوت از هم است. آمیختگی مقالات تحلیلی و اصل آداب و رسوم به شکل مختلط شمایل ناهماهنگ به کتاب بخشیده است. مقالاتی که می‌توانست جداگانه تنظیم شود عبارت‌اند از «انعکاس پنهان آرزوها و آرمان‌های مردم هزاره»، «موسیقی محلی هزاره»، «نقش زنان در موسیقی محلی هزارستان»، «زبان مخفی زنان هزاره»، توصیف اندام معشوق در دوبیتی‌های هزارگی»، «واژه‌ها و ترکیب‌های استفاده‌شده در تاریخ بیهقی».

این مقالات که رویکرد تحلیلی دارد و به شناخت از فرهنگ بومی هزاره‌ها کمک می‌کند، در واقع جایز کنار «آداب و رسوم»، «بازی‌ها» و «مخته‌ها و افسانه‌ها» نیست. کار حرفه‌ای این را می‌تواند به شاخه‌های فرهنگ بومی هزاره‌ها به تفکیک پژوهش شود؛ چنان‌که محمدجواد خاوری در سه‌شاخه امثال و حکم، دوبیتی‌ها و افسانه‌های هزاره‌ها، این کار را کرده است. مقالات و تحلیل و آنچه در مورد شناساندن فرهنگ بومی است کار جداگانه است و راه جداگانه‌ای را باید طی کند.

از طرف دیگر، مؤلف در این کتاب و پژوهش به گونه دوگانه گام برداشته است؛ انگار دو دل بوده که تحقیقش مربوط به زادبوم خاص باشد و یا مربوط به تمام هزاره‌جات و دامنه وسیع فرهنگ بومی آن؛ مثلاً در سراسر این کتاب، وقتی از گونه‌ای فرهنگی یاد می‌شود، «هزارستان» را نیز قید می‌زند و این نشان می‌دهد که این آداب و رسوم مربوط به همه هزاره‌جات است؛ اما وقتی با توضیح بازی و آداب و رسوم دیگر مواجه می‌شویم، نشان می‌دهد که مختص به یک منطقه‌ای از هزاره‌جات است. از باب نمونه، محقق درباره بانگ کلاغ و روباه توضیح داده است که بانگ این دو موجود به باور هزاره‌ها نشانه خوش‌خبری است (حفیظ‌الله شریعتی، ۱۳۹۳: ۳۳) و حال آنکه بانگ این دو موجود در بسیاری از مناطق دیگر هزاره‌جات، نشانه اتفاق شوم است. حالا ممکن است در منطقه مورد پژوهش دلالت بر خوش‌یمنی کند. در مراسم تولد نیز همین اتفاق افتاده و به شکل منطقه‌ای اش شرح داده شده است. چون گفته شده است که یکی از کارهایی که در مراسم تولد نوزاد اجرا می‌شود «دَیْدُو» خوانی است. (حفیظ‌الله شریعتی، ۱۳۹۳: ۳۰)؛ در حالی که دَیْدُو خوانی تقریباً در بسیاری از مناطق دیگر هزاره‌جات رسم نیست و مختص ولایت غزنی و حول و حوش این منطقه است.

دیگر مواردی که می‌توان در راستای منطقه‌سازی این کتاب نمونه آورد، داستان «مغول دختر و آرب بچه» است. اگر چند

در ابتدای این داستان و منظومه نیز به شکل مقاله ارائه شده است؛ اما در ادامه خود این داستان روایت می‌شود. این داستان با تفاوت‌های اندک و شاید صرفاً در نحوه نقلی در بین تمام هزاره‌های افغانستان نقل می‌شود و زمانی که نگارنده کوچک بودم از زبان نقال‌های ارزگان می‌شنیدم؛ اما پژوهشگر «فرهنگ شفاهی مردم هزاره» سعی کرده است این داستان را نیز منحصر به یک منطقه تعریف کند و شاخصه‌های منطقه‌ای برای آن ساخته و ویژگی‌های جغرافیایی را در بین پراترها ذکر کند.

از باب نمونه می‌توان چند نمونه را آورد که عدم پای‌بندی به اصل قصه و سعی پژوهشگر را نسبت به انحراف کردن جریان داستان نشان می‌دهد؛ مثلاً «صبح که آفتاب از پس کوه‌های بلند (خاک‌ریز) برآمد...» (حفیظ‌الله شریعتی، ۱۳۹۳: ۱۱۰) و «وقتی از خانه فاصله گرفت، نسیم خنک (سیرو) او را به یاد مغول دختر انداخت...» (حفیظ‌الله شریعتی، ۱۳۹۳: ۱۱۰).

در این دو نمونه دیده می‌شود که پژوهشگر به عمد و خارج از روایت اصلی داستان نام‌هایی را در بین پراترها آورده مثل نام «خاک‌ریز» و «سیرو» و خواسته است با ذکر این نام‌ها داستان را بومی‌سازی کرده و منطقه‌ای تعریف کند. معمولاً شاخصه‌های جغرافیا در افسانه‌ها به هیچ‌وجه نشانه‌های خاصی ندارد که بشود به منطقه و ناحیه خاصی تخصیص داد. کوه‌ها، مرغزارها، دره‌ها، رودها و... دائم به شکل عام بیان می‌شود. این‌گونه برخورد با امور تحقیقی ارزش تحقیق را به صفر تقلیل می‌دهد و در واقع اعتبار و زحمتی را که پژوهشگر متحمل شده است، به نحوی بی‌اعتبار می‌سازد.

همچنین بی‌دقتی‌هایی در توضیح بعضی از آداب و رسوم هزاره‌ها دیده می‌شود که می‌توانست با کمی تأمل به صورت درستش ثبت شود؛ مثلاً در قسمت توضیح مراسم چهارشنبه‌سوری نیز تحریف اتفاق افتاده است. پژوهشگر توضیح داده است که این مراسم در چهارشنبه آخر سال اتفاق می‌افتد. هزاره‌ها حلوا می‌پزند و مردم را به خانه‌هایشان دعوت می‌کنند. در صورتی که این نذر چهارشنبه‌سوری، در چهارشنبه آخر ماه صفر اجرا می‌شود نه در روزهای پیش از نوروز.

در بین هزاره‌ها معمولاً در شب‌های پیش از تحویل سال از قدیم آتش‌بازی و «آتش‌الغو» رایج بوده که هنوز هم کمابیش در جای‌جای هزاره‌جات دیده می‌شود. این رسم در واقع ممکن است از زمان زرتشت به ارث مانده باشد و همین آتش‌بازی امروزه به شکل مدرن و به‌روز شده‌اش در ایران نیز رواج دارد که در آنجا به نام چهارشنبه‌سوری آخر سال یاد می‌شود.

از این مشکلات که بگذریم، هر پژوهشی در حوزه فرهنگ بومی ولو شبیه این اثر، در این عرصه از اهمیت خاصی برخوردار است. حداقل امر این است که در لابه‌لای این نقایص، بسیاری از ویژگی‌های فرهنگی‌ها ما به ثبت می‌رسد.

بی‌دقتی‌هایی در توضیح بعضی از آداب و رسوم هزاره‌ها دیده می‌شود که می‌توانست با کمی تأمل به صورت درستش ثبت شود؛ مثلاً در قسمت توضیح مراسم چهارشنبه‌سوری نیز تحریف اتفاق افتاده است. پژوهشگر توضیح داده است که این مراسم در چهارشنبه آخر سال اتفاق می‌افتد. هزاره‌ها حلوا می‌پزند و مردم را به خانه‌هایشان دعوت می‌کنند. در صورتی که این نذر چهارشنبه‌سوری، در چهارشنبه آخر ماه صفر اجرا می‌شود نه در روزهای پیش از نوروز.